



سوره مبارکه اسراء

جلسه هفتم: ۹۲/۳/۴

آیه ۳۶

موضوعات کلی دسته آیات ۴۰ تا ۵۵ را حضرت علامه طباطبایی، در مورد توحید و سرزنش مشرکین می‌دانند و برخوردی که مشرکین در مقابله با بحث توحید انجام می‌دهند. ابتدا نگاهی دوباره اما بسیار کلی به آیات می‌اندازیم:

آیه ۴۰) در این آیه نسبت بی‌جا به خدا دادن مطرح است. آنها در این نسبت دادن چنان خدا را پایین می‌آورند که بین خودشان و خدا سهم قرار می‌دهند.
آیه ۴۱) قرآن/ تصریف/ مَثَل ← از دیاد نفرت هرچه خدا تصریفش را در مثل‌ها زیاد می‌کند نفرتشان بیشتر می‌شود.
آیه ۴۲) نسبت دادن آلهه به خدا
آیه ۴۳) بحث تسبیح در آیه در مقابله با نسبت‌هایی است که به خدا داده‌اند. (احتجاج)
آیه ۴۴) تسبیح همه موجودات مطرح شده است.
آیه ۴۵) وسط معرکه قرار گرفتن قاری (انگار قاری تمام حقایق را در دل خود شهود و تجربه کرده است)
آیه ۴۶) در مقابل قاری قلوب دارای اکته ← نفرت
آیه ۴۷) نسبت ساحر دادن به قاری
آیه ۴۸) مأوی دادن قاری و ضلالت استطاعت نداشتگان در سبیل
آیه ۴۹) انکار قیامت (با شبه استدلال)
آیه ۵۰) جواب به انکار قیامت
آیه ۵۱) ادامه جواب به انکار قیامت
آیه ۵۲) قیامت و کیفیت برپاشدن آن (استجاب و حمد و نگاه به دنیا از آنجا)
آیه ۵۳) شیطان و انحراف (نزغ)
آیه ۵۴) اعلم بودن خدا به حال و روز افراد (برخورداری از هدایت و ضلالت) + وکیل نبودن پیامبر
آیه ۵۵) اعلم بودن خدا به هر کس در آسمان و زمین است + تفضیل انبیاء نسبت به هم + زبور داوود

آیات قبل از این دسته درباره اوامر و نواهی است و آیات بعد از این دسته نیز راجع به عذاب کافران است (۵۵ تا ۶۰). فضای بحث از آیه ۶۰ به بعد عوض می‌شود.

- ۱) قرآن و مواجهه با قرآن به علاوه مواجهه با کسی که قرآن را منتقل می‌کند که رسول است. (تبعات موانع رشد)
- ۲) باورهای اشتباه افراد و زمینه‌های انحراف (ریشه‌ها)
- ۳) وضعیت افرادی است که نمی‌توانند با قرآن ارتباط برقرار کنند. (موانع رشد)
- ۴) موضوع تسبیح / فقه / سپس یک علت اینکه افراد نمی‌توانند با قرآن ارتباط برقرار کنند را عدم فقه در آنان می‌داند.

- توضیح: از اینکه همه موجودات تسبیح می‌کنند می‌توان دریافت که همه موجودات ذی‌شعور هستند.
- غفلت از تسبیح موجودات باعث تکثیر بعضی از عقاید باطل در وجود انسان می‌شود.
- تذکر به بعضی از اعتقادات نیز باعث راه افتادن انسان می‌شود.
- در این آیات به بحث تسبیح به عنوان یک موضوع اعتقادی مغفول می‌توان پرداخت.
- کسی که برای همه موجودات تسبیح قائل شود، فهم قرآن برایش آسان می‌شود.
- تسبیح انسان با دیگر موجودات متفاوت است زیرا شیئیت انسان نسبت به بقیه موجودات متفاوت است.



- همه موجودات آنچه را که انسان دارد، دارا می‌باشند مانند علم و قدرت و سمع و بصر و فهم و ... بین علم انسان و علم بقیه موجودات تفاوتی وجود ندارد و آنچه تفاوت می‌بینیم مربوط به تفاوت موجودیت بین انسان و سایر موجودات است.
- با همان توضیح بالا درمی‌یابیم که علم انسان با علم خدا فرقی ندارد پس انسان فقیر مطلق است و هر آنچه دارد مال خداست. زیرا **هر آنچه که انسان دارایی دارد به یمن «وجود» است** که مال خداست و فرقی نمی‌کند این وجود در سنگ باشد یا انسان. این باعث می‌شود انسان از اکنه بودن خارج شود.
- اکنه: به معنای ظرفی است که در آن چیزی پنهان شود. یعنی چنین انسانی در قلب خود چیزی را گذاشته است و در آن را نیز بسته است.

اگر انسان بتواند خویشاوندی خود را با بقیه موجودات بفهمد:

- می‌تواند بسیار رشد کند.
- رأفتش نسبت به همه موجودات بسیار زیاد می‌شود.
- حسش زیاد می‌شود.

- می تواند از موجودات درس بگیرد.
- زبان مشترک با بقیه موجودات پیدا می کند.
- وقتی تسبیح می کند بقیه موجودات با او هماهنگ می شوند مانند حضرت داود.
- می تواند موجودات را ساماندهی کند.
- می تواند امام موجودات شود زیرا وضع خلقتش به گونه ای است که می تواند تسخیر کند و اگر انسانی تسخیر کرد یعنی تسبیح می کند زیرا بر اساس تکوینش کار انجام می دهد.
- انسان در عالم پشتیبان پیدا می کند، و حس تنهایی و ترس از او برداشته می شود.

توجه

- نمی خواهیم بگوییم که همه موجودات مثل هم هستند.
- همه موجودات از جهت «شیئیتشان» مثل هم نیستند ولی از نظر وجود یکی هستند.
- وجود هیچ کس نسبت به دیگری برتری ندارد. وجود، مقول به تشکیک نیست و کم و زیاد نمی شود.
- در موجودات علم، کم و زیاد نمی شود بلکه موجودیتشان کم و زیاد می شود به عبارت بهتر حظشان از آن علم کم و زیاد می شود.
- موجود یعنی شیء و این موجودیت در صورتی اتفاق می افتد که روح الهی در موجود دمیده شود که به آن «موجود» گویند.
- میزان موجودیت یک موجود را بر اساس تسبیحش تشخیص می دهند یعنی اگر کسی در حد یک سنگ تسبیح داشت باید به آن انسان، آقا یا خانم سنگ گفت.

«وجود» در همه عالم که باعث موجودیت است، «واحد و احد» است.

- می توان انسانها را از سنگ تا ملک تقسیم بندی کرد. مثلاً انسانی که می خواهد همه را از لب تیغ بگذراند، او «حدید» است.
 - کسانی که به واجبات عمل نمی کنند، اهل تفکر نیستند، اخلاق ندارند و ... موجودیتشان پایین می آید و تسبیحشان در حد یک حیوان می شود.
 - توحه: همه موجودات «حرکت» دارند و حرکتشان هم به سمت نامحدود است. همه موجودات «جهت» نیز دارند.
 - صرفاً: حقایق را در اشکال و قالبهای مختلف تبیین کردن.
 - قرآن آمده است تا موجودیت ما را بالا ببرد.
 - با آمدن پیامبر اعتبار و ارزش بشریت یکباره بالا رفت.
 - وضع قرآن و فهم آن اینگونه است که اگر کسی قرآن فهم شود می تواند یکباره اعتبار بشریت را بالا ببرد. به واسطه این آدم ممکن است خشکسالی برداشته شود و برای همین با آمدن پیامبر عذابهایی که بر سر اقوام قبلی می آمد از سر امت پیامبر برداشته شد.
 - توجه: انبیاء در مقام ظرفیت وجودیشان متفاوت هستند ولی در مقام رسالتشان متفاوت نیستند.
- سؤال: ارتباط قرائت و فقه چیست؟

پاسخ:

- درون مایه قرائت، فهم است.
- فهم دقیق و عمیق را «فقه» گویند.
- به عبارتی دیگر برای قرائت می توان علم به کار برد اما علمش از نوع فهم و فقه است.
- در واقع علم را به گوهری چون عقل نسبت می دهیم.
- «فهم»، علم عقل است.
- فهم فهم، فقه است (یعنی زمانی که فهم دقیق می شود).

توجه مهم:

- عقلی که در بالا تعریف شد، حیثیت تشخیص دهندگی فطرت است.
- عقل اولین موجود است که ارتباط زیادی با وجود دارد به عبارت بهتر «عقل»، انعکاس دهنده تمام نمای وجود است. عقل وقتی در موجود قرار می گیرد به معنای آینه وجود است. در هر شیئی آینه ای به نام عقل کار گذاشته شده است که می توان خدا را در آن آینه مشاهده کرد. برای همین هم چنین عقلی فقط مختص به انسان نیست و مربوط به همه موجودات است.
- انسان فطرتی دارد که این فطرتش می تواند خوبی و بدی را تشخیص دهد. بنابراین فطرتی که می تواند خوبی و بدی را تشخیص دهد، عقل نامیده می شود. وقتی عقل بد و خوب را می بیند، علمی به دست می آورد که تصدیق می کند بد بودن و یا خوب بودن یک چیز را که به آن «فهم» گویند.
- کارکرد فهم را «حکمت» گویند.

توجه:

علت اینکه در سوره اسراء با بحث های سنگین مواجه می شویم این است که:

این سوره «ساختار تکوینی انسان را نسبت به هستی تعیین می کند.»

اگر انسان در این دنیا بتواند یک پله خود را بالا بکشد در دنیای دیگر پله های متعددی بالا رفته است. بنابراین کافی است انسان فقط یک اسیلون خوب شود و یک کار کوچک بدی که انجام می داده است را انجام ندهد. وضع این انسان به طور طبیعی تغییر می کند. خدا بر انسان ها منت گذاشته است و آنها را خلق کرده است. بزرگترین نعمتی که خدا به هر موجودی می دهد، موجودیتش است و مهمترین شکر که هر موجودی نسبت به این نعمت باید انجام دهد، «عبودیت» است. مهمترین نعمت در عالم، حضور در این عالم است.

زنگ دوم:

در آیات خوانده شده، شبه نظام شرک را مشاهده کردیم.



- همین که انسان اظهار برائت کند به خیل مسبحین می پیوندد.
 - بنابراین، این آیات باید در انسان اظهار برائت را تقویت کند.
 - برائت را باید تفصیلی بدانیم یعنی اگر می خواهیم خودمان را از نظام شرک جدا کنیم باید بدانیم مثلاً نظرمات راجع به ملائکه چیست و

- تفصیلی باشد یعنی آیا با خواندن هر آیه از قرآن به توحید نزدیک می شود یا دور می شود؟
 در سیستم تفصیل نشانه شناسی بسیار مهم است. از نشانه ها باید بیماری های قلبمان را تشخیص دهیم.

آیات ۵۶ تا ۶۰

- این آیات تقریباً مانند دسته آیات قبل است و مخاطب آن هم همان افراد هستند.
ابتدا نگاه اجمالی به این دسته از آیات:
 - در آیه ۵۶ و ۵۷ درباره کسی که آنها ربّ خود قرار می دهند سخن گفته است.
 - آیه ۵۷ درباره کسانی است که آلهه گرفته می شوند. سخن آیه این است کسانی را که به عنوان الهه گرفته اید خودشان دنبال پایگاه بالاتری هستند و لایق آویزان شدن نیستند.
 - آیه ۵۸: درباره قریه ها و عذابی که شدند سخن گفته است. «كَانَ ذَلِكَ فِي الْكِتَابِ مَسْطُورًا» قانونمند بودن و تکوینی بودن این مسئله را می رساند.
 - آیات ۶۰ تا ۶۴:

آیاتی که درباره شیطان و ابلیس است، ساختاری را نشان می دهد که در برابر خدا شاخ و شانه می کشند. مهم نیست این نوع سخن گفتن از زبان چه کسی خارج می شود زیرا ممکن است از زبان ما هم خارج شود بلکه مهم این است که خدا برای این موضوع در عالم خلقت جواز داده است بنابراین باید بسیار مراقب باشیم. جواز داده است یعنی جلوی این نوع برخوردها را نگرفته است و قطعاً این مسئله هم بر اساس حکمت است. در انسان و جن یک سیستم لجبازی وجود دارد که در این آیات مدل های لجبازی را بیان می کند. در واقع دو بُعد از انسان را به ما نشان می دهد: ۱- بعد لجبازی انسان ۲- بُعد مطیع بودن و سجده را در انسان.
 - وجود شیطان یا ابلیس مهم نیست (ابلیس نماد دشمن خارجی است) بلکه مهم این است که انسان در میدان این دشمن، بازی می کند و این خیلی دردناک است این آیات مختصات بازی کردن در میدان ابلیس را نشان می دهد.

متأسفانه ما گاهی نوع بیانی را در درون خودمان مطرح می‌کنیم که در آیات ۶۲ و ۶۳ و ۶۴ آمده است و خودمان را با ابلیس و انحراف او هماهنگ می‌کنیم.

آیه ۶۳: قَالَ أَذْهَبَ فَمَنْ تَبِعَكَ مِنْهُمْ فَإِنَّ جَهَنَّمَ جَزَاؤُكُمْ جَزَاءً مَوْفُورًا (۶۳): چون جزای این افراد را جهنم معرفی کرده و «جَزَاؤُكُمْ» به کار برده است بنابراین نشان‌دهنده آن است که هر جایی در قرآن جهنم را به عنوان عذاب و جزا برای افراد معرفی می‌کند، ساختار آنها نیز اینگونه است و چنین رفتار می‌کنند.

– سیستم انسان در این آیات «فتبارک الله احسن الخالقین» دارد زیرا تحیرآور ساختارها و جریاناتی که در انسان اتفاق می‌افتد و جریاناتی که در انسان برای انحراف خلق می‌شود، مانند این است که یک مدل پیشرفته از القاء و انحراف را در عالم مطرح می‌کند. وقتی مدل انحراف اینقدر قوی و پیشرفته و فعال و زیبا و مؤثر باشد باید بفهمیم که قطعاً مدل انحراف صدها برابر قوی‌تر و جدی‌تر است. جالب است که با همه این قدرت و زیبایی و فعالیت و ... خدا کید شیطان را ضعیف معرفی می‌کند زیرا این ضعف را در مقایسه با ساختار هدایت معرفی می‌کند. بنابراین باید برای هدایت ساختاری تعریف کنیم که هزاران پله از سیستم ضلالت بالاتر باشد. وقتی خدا ساختار گمراهی را کاذب معرفی می‌کند می‌توان دریافت که ساختار هدایت بسیار قوی است.

آیه ۶۴: این آیات بسیار قابل تأمل است مثلاً دقت در: «وَشَارِكُهُمْ فِي الْأَمْوَالِ وَالْأَوْلَادِ»: یعنی ابلیس می‌تواند در مال و ولد انسان با او مشارکت داشته باشد.

توضیح تفصیلی‌تر این دسته از آیات:

آیه ۵۶ و ۵۷:

در سوره مبارکه حج بحث نفع و ضرر مفصل مطرح شد.

«نفع و ضرر»، بِن مایه انجام دادن یا ندادن یک کار است. یه عبارت دیگر:

نفع و ضرر، پایه‌ای‌ترین مفهوم در انجام یا ترک یک کار است.

در واقع انگیزه هر کاری در نظام انسانی بستر نفع و ضرر است.

در این آیات اصرار دارد که مالکیت نفع و ضرر را به خداوند منصوب کند.

ریشه همه اخلاق‌های بد به خاطر این است که انسان منشأ نفع و ضرر را خدا نمی‌داند.

توجه

توجه: موضوع «مالکیت نفع و ضرر» خیلی از اوقات با موضوع «تدبیر» اشتباه گرفته می‌شود،

– انسان می‌تواند نفع و ضرر را از خودش دور کند.

– انسان نمی‌تواند مالکیت را از غیر خدا بداند.

– اگر انسان مالکیت را از غیر خدا بداند در او توسل بر غیر خدا ایجاد می‌شود به این معنا که در انسان تکیه بر ابزار و وسایل ایجاد می‌شود و برای ابزار و وسایل شأن مستقل در نظر می‌گیرد.

- به عبارتی دیگر هر کسی که به ابرار تکیه کرد و شأنش را مستقل دید، به این معناست که مالکیت را به آن شیء منتسب کرده و به خدا منتسب نکرده است.

- مثال: انسان وقتی مریض می شود و دارو مصرف می کند اگر شفا را از دارو ببیند مالکیت نفع و ضرر را به دارو نسبت داده است و اگر بگوید خود به خود خوب می شود و دارو مصرف نکند، تدبیر نداشته ولی اگر بیمار شدن که ضرر است را برای خود موقعیتی بداند و مالکیت نفع و ضرر و همچنین خودش را از خدا بداند و به وسیله ای که خدا قرار داده است، اتکاء کند و دارو مصرف کند، صحیح است. در این حالت همین که انسان بیمار شود و دارو مصرف کند به قرب الهی نزدیک می شود، چه خوب شود و چه خوب نشود. اما اگر مالکیت نفع و ضرر را از شیء بدانیم و به عبارت بهتر شأن مستقل برایش در نظر بگیریم خدا در بیماری و شفا و مصرف دارو و ... برایمان جاری نمی شود و هیچ کدام از اینها برایمان قُرب نمی آورد.

توجه

قُرب بهانه می خواهد. همینطوری انسان به قُرب نمی رسد.

انسان باید آویزان شود تا بالا برود. باید دلدادگی باشد تا بالا برویم.

عالم دنیا پیچیده شده است در نفع و ضررها و مالک آنها هم خداست و ضررها برای رشد انسان است.

دلدادگی به دارو و بهبودی ما را از دلدادگی به نافع و ضار اصلی باز می دارد. دو قلب در یک وجود نمی باشد.

توجه: حضرت علامه و عده ای دیگر از مفسران آیه ۵۷ را مربوط به ملائکه و اولیاء الهی می دانند اما این آیه مربوط به همه وسایلی است که انسان اخذ می کند و می خواهد ضرری را از خودش دفع کند و یا به نفعی برسد. آیه می گوید: آنهایی که شما به عنوان وسیله طلب می کنید، خودشان طلب شدید به پروردگارشان دارند و می گویند: «ایهم اقرب» یعنی کدام وسیله ما را زودتر به خدا می رساند.

تکوینیات

وساطت های ملائکه

اهل بیت

جن

وسیله

اگر ما نفع و ضرر را از این وسایل دیدیم، وقتی مشکلمان برطرف شد، اینها را «حمد» می کنیم و دیگر خدا را حمد نمی کنیم و به قُرب نمی رسیم.

به طور کلی اتکاء انسان به وسایل بر اساس نظر حضرت علامه به سه دسته تقسیم می شود:

همه آنچه ماورایی هستند

ملائکه



توجه: برای اینکه انسان دچار شرک نشود و به وسایل اتکاء نکند باید وسایل را در طول خدا ببیند و نشانه در طول دیدن هم این است که اگر انسان نافع و ضار واقعی را خدا ببیند، اگر دارو خورد و افاقه نکرد دیگر اعصابش خرد نمی‌شود و در فرد رضایتی حاکم است.

- اهل بیت هم چون واسطه‌های الهی هستند، پس شنیدن حرف واسطه‌ها مانند شنیدن حرف خداست و هرچه بیشتر حرف واسطه‌ها را بشنویم به خدا نزدیک‌تر می‌شویم. یعنی محبت به اهل بیت در ما قُرب به خدا را زیاد می‌کند.

یعنی اگر وسایل درست مصرف شوند، نشانه موحد بودن فرد در مواجهه با وسایل «قُرب» به خداست.

- قُرب به خدا یعنی عمل کردن بیشتر به احکام و پرهیز بیشتر از گناهان.

- اگر ما نفع و ضرر را از اسباب و وسایل نبینیم باید روز به روز محبتمان به خدا بیشتر شود ولی چون تکثر در اسباب داریم و تمرکز روی سبب اصلی، نداریم محبتمان روز به روز بیشتر نمی‌شود.

- مؤمن اگر مؤمن باشد هیچ حالت شرعی برایش وجود ندارد و هر حالتی برایش خیر است.

نفع و ضرر مالِ خداست زیرا ساحت نفع و ضرر مالِ «وجود» است نه «موجود».

غیر از «وجود» هیچ کسی لایق نفع و ضرر نیست.

زیرا «هست»، است که می‌تواند هستی دهد و «نیست» نمی‌تواند هستی دهد.

آیه ۵۸:

- این آیه ساحت اجتماعی دارد زیرا نیازهای اجتماعی است بنابراین درگیر نفع‌های اجتماعی می‌شود.

- در کل وقتی بحث نفع و اضرار و اسباب در ساحت انسان مطرح می‌شود ساحت اجتماعی انسان فعال می‌شود. برای همین وقتی همه افراد اجتماع نفعشان را در اسباب ببینند چاره‌ای جز هلاکت ندارند (هلاکت قریه)

- انسان در نظام تدبیر الهی و اتکاء به وسایل، باید هر کاری از دستش برمی‌آید انجام دهد و کوتاهی نکند و خدا هم هیچ عذری را از بنده در این کوتاهی نمی‌پذیرد و حتی حکم شرعی هم بر آن مترتب است. مثال: اگر فرزندی مریض شود و پدرش او را دکتر نبرد و کودک تلف شود، بر پدر دیه واجب می‌شود و او مرتکب قتل عمد شده است.

- نظام تدبیر چنان مهم است که ضمان و تکلیف شرعی می‌آورد.

- اصل قضیه، قُرب به خداست و خداوند از هیچ مخلوقی نمی‌پذیرد که به غیر از خدا تقرب پیدا کنند.

- خداوند بسیار دارا و تواناست و خیلی بالاتر از تصور ماست، هر کسی می‌خواهد دارایی و توانایی خدا را ببیند، وارد جریان صدقه دادن شود آنگاه به وضوح دارایی خدا را مشاهده می‌کند در انفاق‌ها و صدقه دادن‌ها آن هم به صورت بی‌رویه و شجاعانه، انسان می‌تواند دست خدا را مشاهده کند. در روایات اهل بیت ضامن شده‌اند که هر کس که صدقه داد، فقیر نمی‌شود.

آیه ۵۹:

- این آیه نشان می‌دهد که آیات سطح دارند و بعضی از آیات به عنوان اتمام حجت در زندگی انسان آمده‌اند. آیاتی که انسان در زندگی با آن مواجه می‌شود و اتمام حجت آور است، عذاب آورند.
- آیات دو سطح دارند: ۱- مقدمات تفکر یا تنبه را برای انسان فراهم می‌کنند. ۲- آیاتی که اتمام حجت هستند. حال آیاتی که اتمام حجت‌اند، اگر تکذیب شوند عذاب قطعی نازل می‌شود.

بنابراین:

هرجایی که عذاب قطعی آمده است نشان دهنده این است که آیاتی بر افراد نازل شده است که اتمام حجت آور است.

پس:

هرجایی که در زندگی دچار سختی عذاب‌گونه شدیم باید بدانیم که قبل از آن حتماً یک اتمام حجتی بوده است و ما به آن بی‌اعتنایی کردیم.

آیه ۵۹، ضروت توجه به اتمام حجت‌های الهی را می‌رساند.

- آیه ۵۹ دو قسمت دارد:

۱- حتی اگر تکذیب آیات، فراوان شود، خداوند سنت خود را در نشان دادن آیات قطع نمی‌کند. به عبارت بهتر تکذیب آیات مانع ارسال آنها نمی‌شود. ۲- ارسال آیات به دلیل ایجاد خوف و نگرانی است.

منظور آیاتی است که بازدارنده است.
آیات باید حتماً در انسان مراقبت ایجاد کنند.

تکذیب آیات مانع ارسال آنها نمی‌شود.

ارسال آیات به دلیل ایجاد خوف و نگرانی است.

- نکته ادبیات عرب: آیاتی که در آنها ابتدا نهی آمده است و سپس اذا آمده حالت حصر دارد.

- نکته: وقتی کسی گناهی می‌کند و تبعاتی برای دیگری دارد، آن تبعات برای آن نفر به منزله موقعیتی است برای رسیدن به کمال.

آیه ۶۰:

- این آیه درباره شجره ملعونه سخن گفته و آیه قبل هم درباره ناقه صالح است که درباره این دو مطلب روایات زیادی از اهل بیت بیان شده است. مضمون به دست آمده از روایات این است که کسانی که ناقه صالح را از بین بردند، هلاک شدند و اهل بیت هم بیان داشته‌اند که از ناقه صالح کمتر نیستند و کسانی که اهل بیت را از بین می‌برند حتماً به هلاکت خواهند رسید.

- در این آیه قطعاً خطاب با پیامبر است و ممکن است که ما هیچ‌کدام از مفاهیم این آیه را درک نکنیم و نتوانیم مصداق‌یابی کنیم زیرا این آیه خاص پیامبر است، اما چند نکته مهم می‌توان از این آیه استنباط کرد:

۱- حالاتی برای بشر عارض می‌شود که داروهای هدایت‌بخش برای او مهلك خواهد بود یعنی ساختار انسان به گونه‌ای می‌شود که نسبت به هدایت واکنش منفی نشان می‌دهد. (وَ نُخَوِّفُهُمْ فَمَا يَزِيدُهُمْ إِلَّا طُغْيَانًا كَبِيرًا)

۲- داروهای هدایت‌بخش الزاماً آن چیزهایی نیست که ما حس می‌کنیم. داروهای هدایت‌بخش به دست رسول و اولیانش جاری می‌شود و قابل پیش‌بینی هم نیستند. اگر انسان وجود این داروها را در ذهن خودش محدود و محصور کند حتماً موضع‌گیری منفی خواهد کرد.

- در این آیه «خواب دیدن» وارد سیستم جامعه شده است که خبر غیبی است. خواب دیدن آن هم خواب پیامبر، می‌توانست باعث آرامش در جامعه باشد ولی باعث اختلاف و فتنه و چالش در جامعه شد. اختلاف و چالش زمانی اتفاق می‌افتد که درباره خبر غیبی تحلیل صورت می‌گیرد.

- آنها می‌بایست پیام خواب را دریافت می‌کردند.

- نکته مهم: مشکلی نیست اگر انسان آیه‌ای را نبیند که باید به وسیله آن اصلاح می‌شد، ولی اگر ببیند ولی به آن اعتنا نکند، به طور طبیعی در او طغیان افزایش پیدا می‌کند زیرا در حالت اول، از روی غفلت کار خطا صورت گرفته است ولی در حالت دوم، فرد برای بسترسازی اعتقادی تلاش می‌کند و با یک پشتوانه اعتقادی، انحراف خود را دو برابر توجیه می‌کند.

۳- اگر تخویف‌ها (به واسطه کار اشتباهی که فرد دارد در او نگرانی ایجاد کرد) در هدایت فرد اثر نبخشید، حتماً طغیان فرد تکثیر و تأکید پیدا می‌کند. (طُغْيَانًا كَبِيرًا).

نکته شماره سه کاملاً عقلی است زیرا وقتی تخویف و نگرانی حاصل می‌شود، فرد در درون خودش پادزهر درست می‌کند و پاد زهر هم سیستم باوری اشتباه در فرد است که منجر به یک کار اشتباه شده است.

۴- انسان بالاخره یک روز یا شبی باید تصمیم بگیرد که نگران هدایت خودش باشد و خدا (قوانین و ملائکه و انبیاء و مؤمنین) را کسی بداند که به او احاطه دارد و بر اساس آن تخویف‌ها از کارهای اشتباهش دست بردارد.

توجه: برای اصلاح این باورهای غلط ابتدا باید تعبد یعنی حرف‌شنوی از خدا را در خود تقویت کنیم و باید و نبایدهای خدا را انجام دهیم و سپس تفکر کنیم، بعد از آن باید طلب را در خود تشدید کنیم، آنگاه بعد از تشدید طلب، طبیعتاً جلوی کارهای اشتباه گرفته می‌شود، سپس با ذره‌بین همه باورها را بررسی کنیم و باورهای اشتباه را در خود پاک کنیم. توجه مهم: صورت ظاهری گزاره‌های باورهای غلط دقیقاً با باورهای درست یکی است.

یا رسول الله دست ما را هم بگیر،

اللهم صل على محمد وآل محمد واحمد الله رب العالمين